

نقش روابط داخلی عرب هادر

زندگی سیاسی خاورمیانه

نویسنده: دکتر ابراهام سلا استاد مدعو در بخش مطالعات خاور نزدیک دانشگاه پرینستون

منبع: نشریه Middle East Review بهار 1988 - Vol.xx-No.3

همراه با این تقاضا، با هدف ملی سوریه مبنی بر اینکه در سایه مفهوم «برابری استراتژیک» همه توان اعراب را در برابر اسرائیل بسیج نماید، کاملاً مبیانت داشت. سوریه که پس از موافقت نامه کمپ دیوید بعنوان معارض اصلی اسرائیل جانشین مصر شده بود، امید داشت که این روش رهبری دمشق را در نظام عربی تحکیم کند و باعث گردد که آن کشور به لحاظ جایگاهش در مناقشه اعراب و اسرائیل از پشتیبانی مادی و سیاسی برخوردار شود.

شدت ستیز میان سوریه و عراق و اثر فراگیر آن بر حوزه روابط داخلی اعراب، پیشاپیش با تحریم کنفرانس نوامبر ۱۹۸۰ امان از سوی سوریه، الجزایر، یمن جنوبی، لبنان و سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) آشکار شده بود. اما حادثه‌ترین جلوه این برخورد، پشتیبانی کامل سوریه از ایران در بهار سال ۱۹۸۲ بود. همکاری اقتصادی و نظامی [ایران و سوریه] ضربه شدیدی به تلاشهای جنگی عراق زد. بعلاوه قطع جریان نفت عراق از طریق خط لوله به دریای مدیترانه توسط سوریه باعث شد که بغداد از یک چهارم درآمدهای نفتی سالانه خویش محروم گردد.

اتحاد با ایران انزوای سوریه را که از پیش بخاطر امتناع از محکوم ساختن تهاجم شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ شروع شده بود تشدید کرد. این انزوا هنگامی که سوریه در جریان جنگ لبنان از جانب اسرائیل مورد حمله قرار گرفت به بارزترین وجه نمایان گردید. با این وجود سوریه هنوز قدرت آن را داشت که از کشورهای تولید کننده نفت در حوزه خلیج فارس بویژه عربستان سعودی کمک مالی دریافت کند. دولت‌های خلیج فارس کماکان بخش اعظم کمک‌هایی را که ضمن کنفرانس بغداد متکفل آن شده بودند در اختیار سوریه قرار می‌دادند و این امر علیرغم مشکلات اقتصادی خود این کشورها و تمایل برخی از آنها به قطع کامل کمک‌ها صورت می‌گرفت. علت سکوت دولت‌های خلیج فارس در قبال همکاری سوریه و ایران دقیقاً روشن است زیرا این کشورها در شرایطی که ناگزیر از گسترش تشکیلات دفاعی خویش بمنظور کسب قدرت مقابله با تهدید روزافزون گروههای براندازنده شیعه در داخل بودند، بعلت افت قیمت نفت از کاهش درآمد رنج می‌بردند.

نکته خصوصاً شایان توجه کمک هنگفتی بود که دول خلیج فارس از سال ۱۹۸۱ بمنظور تامین مالی جنگ، به عراق داده بودند، چرا که تصور می‌کردند این جنگ، جبهه اصلی برای جلوگیری از خطری است که از جانب انقلاب اسلامی متوجه آنها شده است. (از سال ۱۹۸۱ عراق بیش از ۴۰ میلیارد دلار از عربستان سعودی و کویت دریافت کرده که بخش اعظم آن بلاعوض بوده است. بدهی‌های خارجی عراق در سال گذشته بالغ بر ۵۵ میلیارد دلار می‌شده که نیمی از آن می‌بایست به عربستان سعودی و کویت پرداخت گردد.) این امر تجلی سیاست سنتی عربستان مبنی بر امتناع از درگیری در سبب‌های منطقه‌ای بود که حتی پس از آنکه جنگ انقدر بالا گرفت که شامل اقداماتی علیه نفتکش‌ها در خلیج فارس شد و کویت به صورت یک هدف اصلی ایران درآمد، ادامه یافت. بر این اساس عربستان سعودی و کویت و سایر کشورهای خلیج فارس مناسبات عادی خویش را با ایران حفظ کردند. سعودی در همان حال روابط خود با مصر را به حالت تعلیق نگاهداشت. عربستان سعودی می‌کوشید با کمک ابزارهای بی‌سر و صدا و غیر مستقیم دیپلماتیک، تناقض درونی سیاست‌های خویش در قبال عراق و سوریه را برطرف سازد. در بهار ۱۹۸۷ ملک حسین که آشکارا از حمایت عربستان برخوردار بود موفق شد که ترتیب ملاقاتی را میان روسای جمهور عراق و سوریه بدهد. اما این ملاقات موضع اسد را تغییر نداد. سوریه هرگونه پیشرفت در جهت حل سیاسی مناقشه اعراب و اسرائیل را که برپایه درک خود آن کشور از اصل حل همه جانبه مسئله و شروع مذاکرات از یک موضع قدرتمند عربی استوار نبود، عقیم می‌گذاشت. دمشق

از میانه دهه ۱۹۶۰، نشست‌های سران عرب عالیترین و بارزترین عرصه ظهور نظام حاکم بر روابط دولت‌های عربی بوده است. این عرصه که عملاً تجلی گاه آرمان وحدت اعراب، آرمانی مبهم و مشکوک، می‌باشد به منزله معتبرترین منبع مشروعیت بخشیدن به سران دول عرب پا گرفته است. نظام دولتهای عربی از همان بدو تولد در اواخر دهه ۱۹۳۰، بوسیله یک ساختار مرکزی که هسته آن، هلال خصیب، مصر، و شبه جزیره عربستان را در بر می‌گیرد، مشخص شده است. آنچه در راس دستور کار این نظام قرار دارد، تحت عنوان «علائق مرکزی تمامی اعراب» بیان شده و مهمترین مسائل در محدوده آن عبارتست از وحدت اعراب یا به بیانی واقعگرایانه تر همبستگی اعراب، مسئله فلسطین، و برخورد اعراب و اسرائیل. بنابراین کنفرانس‌های سران عرب تحت سلطه دولتهای قرار می‌گیرد که قادرند در ورای مرزهای خود و به واسطه قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی یا ایدئولوژیک خویش در مورد این قبیل موضوعات اعمال نفوذ نمایند.

کنفرانس‌های سران عرب بویژه بخاطر طبیعت قدرت گرای تقریباً همه رژیم‌های عرب، همواره توجه جهان عرب را بسوی خود معطوف ساخته است زیرا این کنفرانس‌ها فرصتی برای حل اختلافات درونی اعراب و اتخاذ یک سیاست مشترک عربی که موجب افزایش قدرت و حیثیت ملت عرب خواهد شد، فراهم می‌آورد. اما بررسی دقیق کنفرانس‌های پیشین آشکار می‌سازد که گرچه پی آمدهای آنها نمایانگر واقعیت این نظام در هر زمان مشخص بوده است ولی این پی آمدها تأثیر ناچیزی بر نظام مزبور داشته است. گو اینکه بررسی عمیق هر یک از کنفرانس‌های سران عرب مفید می‌باشد اما این واقعیت که در مدت پنج سال قبل از نشست امان اجلاسیه‌ای برگزار نشده است، به ارزش تحقیق درباره این کنفرانس می‌افزاید، چرا که روابط درونی دولتهای عرب یک عامل سیاسی کلیدی است که به زندگی سیاسی خاورمیانه شکل می‌بخشد.

وجه مشخصه دوازده نشست رسمی سران عرب که (همراه با برخی از اجلاس‌های غیررسمی یا فوق العاده) از ژانویه ۱۹۶۴ برگزار شده است، فعل و انفعال دو نیروی مخالف می‌باشد که تعیین کننده روابط درونی اعراب است: از یک سو، نیروی گریز از مرکز که اساساً با موضع گیری مبتنی بر بان عربیسم نسبت به موضوعات مربوط به منافع مشترک مشخص می‌گردد و از طرف دیگر، نیروی جانب به مرکز که به صورت تقویت هویت سیاسی مستقل دولت‌ها و بالنتیجه گرایش آنها به اتخاذ سیاست‌های منطقه‌ای و بین المللی خاص مطابق با منافع ملیشان ظاهر می‌شود.

بررسی کنفرانس‌های پیشین آشکار می‌سازد که منظومه عربی از دهه ۱۹۷۰ یک دوره تجزیه و پراکندگی را بخصوص در «حوزه مرکزی» تحمل کرده است، وضعی - که موجب شد پس از کنفرانس فاس در سپتامبر ۱۹۸۲ کنفرانس دیگری با شرکت تمام اعضا برگزار نگردد.

رقابت سوریه و عراق، محور برخورد درونی اعراب

روابط میان اعراب از زمان شروع جنگ ایران و عراق در پائیز سال ۱۹۸۰ با خصومت فزاینده دمشق و بغداد مشخص شده است. با ادامه جنگ، رقابت تلخ این دو رژیم برای کسب برتری در هلال خصیب شدیداً افزایش یافت چرا که هر دو کشور مدعی نمایندگی ایدئولوژی صحیح بعثی بودند. این رقابت تا حدودی مانع از تعیین اولویت‌ها برای خط مشی کلی اعراب و تخصیص منابع مادی شد. با وخیم تر شدن وضع نظامی عراق، بغداد بر درخواست‌هایش دایر بر حمایت اخلاقی، سیاسی، و اقتصادی منظومه عربی از خود افزود. عراق مدعی بود که در واقع برای دفاع از منافع ملی اعراب می‌جنگد. جنگ علیه ایران

که بخاطر حمایت قذافی ترغیب می شد، با هرگونه تلاش جمعی اعراب بمنظور اعطای مشروعیت به مصر، پیش از آنکه قاهره بطلان معاهده صلح خویش با اسرائیل را اعلام دارد، به صورت تهاجمی مخالفت میکرد. از آخرین مرحله عقب نشینی اسرائیل از صحرای سینا در بهار ۱۹۸۲، دولت های محافظه کار و غرب گرای عرب دیگر دوستان خویش را تشویق می کردند که به مصر اجازه بازگشت به جمع اعراب را بدهند. در اینجا هم عربستان سعودی نقشی انفعالی ایفا می نمود. این روند اساسا ناشی از نیاز مصر به کسب دوباره جایگاه خود در نظام عربی و از آن طریق، تسهیل برقراری مجدد کمک های اقتصادی بی بود که آن کشور از دولت های تولید کننده نفت دریافت می نمود. این نیاز، در تمایل مصر به همکاری با جهان عرب، در تعلیق مذاکرات خود مختاری با اسرائیل بر مبنای این استدلال که مصر آن بخش از موافقتنامه کمپ دیوید را اساسا بوج و بی اثر می داند، در برقراری یک «صلح سرد» با اسرائیل، و در تلاشهای دیپلماتیک مبارک به نیابت از فلسطینیان پس از جنگ لبنان، منعکس بود. وقوف اعراب بر اینکه ادامه دوری مصر از منظومه عربی باعث تضعیف این نظام می شود، و تمایل آنها به خنثی کردن نفوذ سوریه، روند مذکور را تقویت کرد.

در واقع ادامه چشم پوشی از بزرگترین و قدرتمندترین دولت عرب، با وجود

● سرهنگ قذافی از کنفرانس سران کشورهای عرب بعنوان نهادی تابع نفوذهای ارتجاعی و سازمانی که از هدف اولیه خود یعنی وحدت اعراب و جنگ با اسرائیل منحرف شده است یاد می کند.

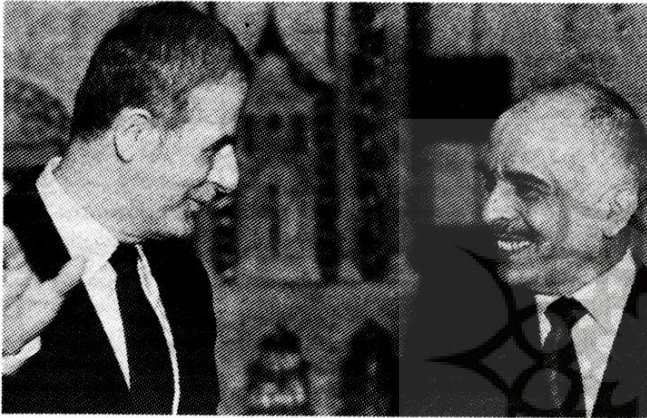
● آباابان وزیر خارجه پیشین اسرائیل: نشست امان مرحله بارزی در زمینه تغییر برداشت عرب ها نسبت به جنگ با اسرائیل بود، مرحله تبدیل اختلاف برسر مشروعیت به بحثی عملی پیرامون منافع و اراضی.

معاهده صلح آن کشور با اسرائیل، دشوار بود ولی شاید این قرارداد مصر را قادر می ساخت که نفوذ اندکی برسیاست های منطقه ای اسرائیل داشته باشد. بنابراین تحت برخی شرایط، بتدریج مصر برای عده ای از بازیگران نظام عربی که در بی بهره برداری از یاری سیاسی و نظامی آن کشور بودند، مفید تشخیص داده شد. مصر نخستین توقفگاه عرفیات پس از اخراج از تریبولی بوسیله سوریه در دسامبر ۱۹۸۳ بود. شاه حسین نیز به این امید که در روند محتمل صلح با حکومت جدید اسرائیل از حمایت سیاسی مصر برخوردار گردد، در دسامبر ۱۹۸۴ روابط دیپلماتیک اردن را با آن کشور مجدداً برقرار نمود. با درگیر شدن جنگ ایران و عراق، مصر تدارک عراق را از نظر تسلیحات، مهمات، لوازم یدکی و تجهیزات نظامی ساخت خود و ساخت اروپای شرقی آغاز کرد. از ۱۹۸۴، خریدهای نظامی عراق از مصر سالانه تقریباً به یک میلیارد دلار بالغ شده است که هزینه آن را اساساً عربستان سعودی و کویت پرداخته اند. این امر عملاً به معنی از سرگیری کمک اعراب به صنعت نظامی مصر بوده است، کمکی که دولت های عرب آن را پس از امضای قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ بعنوان بخشی از مجازات های وضع شده بر علیه مصر، قطع کرده بودند. بهبود روابط مصر با دولت های محافظه کار تولید کننده نفت، در زمینه اقتصادی نیز متجلی شد. از سر گرفته شدن سرمایه گذاری خصوصی عرب ها در مصر و حتی کمک مالی غیر مستقیم به آن کشور در طی سال گذشته به چیزی حدود ۲۰۰ میلیون دلار سر زده است. تأثیر جمعی این روند هنگامی معلوم شد که مبارک پس از هشت سال کنار گذاشته شدن، به عنوان یک شرکت کننده مدعو در کنفرانس سران اسلامی که در ژانویه ۱۹۸۷ در کویت برگزار شد، حضور یافت. در واقع، از لحاظ روابط میان مصر و اکثریت دولت های عرب تنها مرحله صوری برقراری مجدد مناسبات دیپلماتیک باید انجام می شد. در همین حال سوریه مخالفت شدید خویش را با انحراف از طرح صلح اعراب مصوب کنفرانس سپتامبر ۱۹۸۲ فاس که از صلح غیرمستقیم میان اسرائیل و همسایگانش حمایت می کرد نشان داد. براین اساس، سوریه همراه با یاران خود در «جبهه پایداری» - یعنی لیبی، الجزایر، یمن

جنوبی، و لبنان، کنفرانس فوق العاده سران را که در اوت ۱۹۸۵ در کازابلانکا تشکیل شد و دستور اصلی کار آن تصویب موافقت نامه ۱۱ فوریه عرفات و ملک حسین بود، تحریم نمود. اگر چه ظاهراً غیبت این کشورهای تندرو فرصتی برای تصویب قطعنامه هایی هماهنگ تر با منافع اردن و دولتهای خلیج فارس فراهم می آورد ولی عدم حضور سوریه عملاً کنفرانس را از صلاحیت اخذ تصمیمات اساسی انداخت و شرکت کنندگان را ناچار از تایید مجدد

تصمیمات فاس، تکرار حمایت کلی و محتاطانه از توافق عرفات و ملک حسین، و امتناع از هرگونه بحث در مورد اجازه دادن به مصر برای بازگشت به جمع اعراب ساخت. طی چند سال گذشته، سوریه قدرت جلوگیری از حرکت های جمعی در داخل نظام عربی را که مخالف منافع خویش می دانسته، داشته است. این امر حاصل ترکیب دو عامل عمده است: (۱) ضعف دولتهای خلیج فارس تحت رهبری عربستان سعودی، که در خودداری آنان از اتخاذ موضعی روشن پیرامون موضوعات بحث انگیز منطقه ای و عربی تجلی می یابد؛ (۲)

مشروعیت سوریه در جهان عرب بواسطه وضعیت آن کشور به عنوان دولت اصلی در خط مقدم ستیز اعراب و اسرائیل و به عنوان رهبر بلوک رادیکال با همه ضعف ها و عدم انسجامش. بعلاوه، پافشاری حافظ اسد در مورد قبولاندن اراده خویش به مخالفان سیاسی داخلی و خارجی، بی شک در مشورت ها و اقدامات کشورهای تولید کننده نفت شبه جزیره عربستان نقشی ایفا می کرد بخصوص که این کشورها از لحاظ امنیتی آسیب پذیرند. از این چشم انداز، دقیقاً همانطور



که عدم توانایی اعراب برای تشکیل کنفرانس با شرکت تمامی سران عرب در خلال پنج سال گذشته اساساً نتیجه مخالفت سوریه بود، نشست امان نیز با رقابت میان سوریه از یک طرف، و عراق که از حمایت دولتهای خلیج فارس برخوردار بود از طرف دیگر، مشخص می شد.

صف بندی دولت های عرب قبل از کنفرانس امان

در نشست بی تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۷ در تونس وزیران خارجه عرب خواستار تشکیل اجلاس فوق العاده سران عرب در تاریخ ۸ نوامبر در امان بمنظور بحث در باره جنگ خلیج فارس شدند. این تصمیم که پس از بارها تعویق تاریخ اجلاس گرفته شد، واکنشی در برابر یک رشته از وقایع بود: افزایش تهدید نظامی ایران نسبت به کویت و نفتکش هایی که از خلیج فارس عبور می کردند، حمام خون مکه در ۳۱ جولای در جریان مراسم حج، افزایش فعالیت شیعیان در کشورهای خلیج فارس، و تلاش های دبیرکل سازمان ملل برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت که متضمن برقراری آتش بس فوری در جنگ بود. اساساً عراق و «شورای همکاری خلیج فارس» تحت رهبری عربستان سعودی از این تصمیم وزرای خارجه عرب حمایت می کردند. این کشورها آشکار ساختند که هدفشان تنظیم یک موضع مشترک عربی مبنی بر درخواست اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و اعمال مجازات هانی علیه ایران در صورت عدم اعتنای این کشور به قطعنامه مزبور می باشد. اما قبل از تحکیم یک موضع مشترک عربی لازم بود که قابلیت نظام عربی برای عمل کردن به مثابه یک بلوک منطقه ای احیا گردد. سوریه از همان ابتدا تشکیل اجلاسی برای بحث در باره جنگ خلیج فارس را مورد انتقاد قرار داده بود. دمشق تهدید کرد جز در صورتیکه اجلاس فوق توجه خویش را به ستیز اعراب و اسرائیل معطوف نماید آنرا تحریم خواهد کرد. بعلاوه سوریه شدیداً با اعمال هرگونه مجازات علیه ایران مخالفت می کردند و عقیده داشتند که پایان یافتن جنگ بیش از هر چیز مستلزم خروج ناوگانهای خارجی از خلیج فارس است. البته حضور فزاینده کشتیهای جنگی غرب، با تحریک یک عامل حساس در فرهنگ سیاسی کشورهای منطقه که هرگونه نمودی از قیومت را بویژه از سوی جهان غرب رد می کرد، عاملی برای تشدید تنش در جهان عرب به شمار می رفت.

عربستان سعودی، کویت، و عراق حضور این ناوگان‌ها را به عنوان گام مثبتی در جهت بین‌المللی کردن برخورد [با ایران] و تسهیل حل و فصل آن تلقی می‌کردند. برعکس، دولتهای

رادیکال از بابت حضور نظامی آمریکا در منطقه بیمناک بودند و بجای آن یک نیروی بین‌المللی با شرکت اتحاد شوروی و تحت نظارت سازمان ملل را ترجیح می‌دادند. قطب بندی عراق و دولت‌های خلیج فارس از یک سو، و سوریه و دولتهای رادیکال از سوی دیگر، بخاطر تصمیم حکومت آمریکا مبنی بر تجهیز عراق با کمک‌های غذایی به ارزش یک میلیارد دلار در سال ۱۹۸۸ و وضع تحریم کلی ورود نفت از ایران بازهم شدیدتر شد.

سعودی‌ها باوقوف به اهمیت شرکت حافظ اسد در اجلاس سران به دلیل مرکزیت مسئله جنگ خلیج فارس، به سرعت از موضع قبلی خود عقب نشستند. آنان از پیش به گنجانیدن برخی مسائل اضافی از قبیل ستیز اعراب و اسرائیل و اوضاع لبنان در دستور کار اجلاس ابراز تمایل کرده بودند. عراق به دلیل ترس از آنکه مسئله جنگ خلیج فارس نقش مرکزی و فوری خویش را از دست بدهد، باگسترده شدن دستور جلسه مخالفت نمود. عراق تا قبل از تشکیل اجلاس از تایید شرکت صدام حسین امتناع می‌ورزید. موضع مصالحه جویانه عربستان سعودی و سایر دولتهای خلیج فارس در قبال سوریه همراه با تلاش شدید ملک حسین و ملک فهد برای مجاب ساختن عراق، صدام حسین را وادار به پذیرش دستور کار اجلاس نمود. با این وجود بغداد بر لزوم اخذ تصمیمات «عملی و موثر» در مورد حمایت از عراق و وضع محدودیت‌هایی علیه ایران در صورتیکه این کشور همچنان از اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سرباز زند، تاکید میکرد.

ساف گسترده‌تر شدن دستور کار اجلاس را فرصتی برای کسب تایید وضعیت خویش بعنوان یک شرکت کننده کامل در کنفرانس بین‌المللی صلح خاورمیانه تحت نظارت سازمان ملل متحد که با تصمیمات کنفرانس ۱۹۸۳ فاس و ۱۹۸۵ کازابلانکا هماهنگی داشت، می‌دید. اما در نیمه دوم ماه اکتبر و در پی دیدار وزیر خارجه ایالات متحده از خاورمیانه و مسکو، از احتمال تشکیل قریب‌الوقوع چنین کنفرانسی کاسته شد. با توجه به انتخابات آینده اسرائیل و انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در سال ۱۹۸۸ آشکار بود که از سرگیری روند صلح تا سال ۱۹۸۹ به تعویق خواهد افتاد. با این وجود عرفات که مشکلات خویش با ملک حسین و اسد را پیش بینی می‌کرد، به منظور تامین حمایت قابل توجه برای سیاست‌های خویش هم در داخل سازمان و هم در جمع اعراب و هم در صحنه بین‌المللی، دست به تلاشهای دیپلماتیک شدیدی در مورد اجلاس سران عرب زد. شورای مرکزی ساف که اصولاً بدین منظور تشکیل جلسه داده بود، موضوع عرفات را تایید نمود. در اواسط اکتبر یک هیئت حسن نیت تحت ریاست عرفات از دمشق دیدار کرد و پیشنهادی برای هماهنگی سیاسی با سوریه در مورد درج مسئله کنفرانس بین‌المللی صلح و تصمیم گیری پیرامون مسائل ناشی از حضور فلسطینیان در لبنان را مطرح ساخت.

چهار روز مانده به اجلاس، عرفات ضمن دیدار از شوروی برای نخستین بار در ۵ سال گذشته رسماً با گورباچف دیدار کرد. گرچه در پایان این دیدار بیانیه مشترکی انتشار نیافت ولی پس از دیدار عرفات با وروتسوف معاون اول وزارت خارجه شوروی در کویت، اعلامیه‌ای منتشر شد. این اعلامیه بیانگر حمایت از نمایندگی ساف بعنوان یک شرکت کننده کامل در یک کنفرانس بین‌المللی بود.

حمله موشکی ایران به کویت در ماه اکتبر بر فوریت بازگشت مصر به جمع اعراب افزود. رهبران مصر سریعاً همبستگی کامل خویش با کویت را ابراز داشته و اعلام نمودند که «دفاع از خلیج فارس بخش لاینفک امنیت ملی اعراب است». این گونه اظهارات با تماس‌های دیپلماتیک با کویت و با اظهار نظرهایی در مطبوعات، در خصوص تجهیز نظامی کویت در مقابل کمک اقتصادی به مصر همراه بود، که ظاهراً از سوی شخصیت‌های عالیرتبه مصری ابراز شده بود. در این احوال، تقاضا برای ورود مجدد مصر به جامعه عرب در چارچوب اجلاس سران امان افزایش یافت و علیرغم مخالفت سوریه، سخنگویان دولت‌های مختلف عرب بواسطه بالا گرفتن جنگ خلیج فارس و نقش مهمی که مصر می‌توانست در تقویت قدرت دفاعی اعراب در خلیج فارس ایفا نماید، تمایل حکومت‌های خویش را به از سرگیری روابط با مصر تحت هر شرایطی اعلام کردند.

لزوم تامین حضور سران دولت‌ها در این اجلاس، فعالیت دیپلماتیک شدیدی هر چند سطحی و گذرا را خصوصاً از جانب ملک حسین در جهت ایجاد سازش و ارتباط در میان رقبای باعث گردید. در ماه سپتامبر عراق روابط دیپلماتیک خویش با لیبی را پس از دو سال مجدداً برقرار کرد. لیبی پیش از آن پشتیبان آشکار

ایران بود. در طی همان ماه اردن نیز روابط خویش با لیبی را پس از سه سال از سر گرفت. چنین بنظر می‌رسد که لیبی که از هزینه‌ای سخت در جنگ با چاد در بهار ۱۹۸۷ آسیب دیده بود و تنها یکسال قبل از آن بخشی از نفوذ خویش بر رژیم سودان را به نفع مصر از دست داده بود، بدان علت به پیشنهادات اردن و عراق پاسخ مثبت داد که برانزوای خویش فائق آید و مقام خود را در جهان عرب بدست آورد. بدین منظور قذافی در ماه اکتبر دست به تلاش ناموفقی برای وحدت لیبی و الجزایر زد اما این گرایش سازش جویانه (با توجه به تمایل

کنفرانس به بحث درباره بازگشت مصر به جمع اعراب) از اهانت قذافی نسبت به این نشست و تصمیمات آن، بعنوان نهادی تابع نفوذهای ارتجاعی و سازمانی که از هدف اولیه خود یعنی وحدت اعراب و جنگ علیه اسرائیل منحرف شده است، چیزی کم نکرد. (قذافی از زمان به قدرت رسیدن در سپتامبر ۱۹۶۹ تنها در پنجمین کنفرانس سران که در دسامبر ۱۹۶۹ در رباط تشکیل شد شرکت

نموده و از آن پس لیبی بیش از هر دولت عرب دیگر کنفرانس‌های سران را تحریم کرده است). از آغاز ماه نوامبر قذافی اعلام کرد که کنفرانس امان را تحریم خواهد نمود اما در آخرین دقایق تصمیم به اعزام معاون خویش جلود به این کنفرانس گرفت. علیرغم همه تلاش‌های مصلحت جویانه، سایر اختلافات درونی اعراب حل نشده باقی ماند: (۱) روابط میان رؤسای جمهور سوریه و لبنان دو سال قبل بواسطه انتقاد رئیس جمهور لبنان از موافقت نامه‌ای که در دسامبر ۱۹۸۵ در دمشق و تحت نظارت حکومت سوریه امضا شد قطع گردیده بود؛ (۲) روابط عرفات و ملک حسین پس از اعلام ملک حسین مبنی بر تعلیق موافقت نامه ۱۱ فوریه ۱۹۸۵ آندو قطع گردیده بود؛ (۳) اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در بیروت و یکی دو جای دیگر علیرغم تلاشهای عرفات برای مصالحه با دمشق و مذاکرات میان ساف و امل با میانجیگری الجزایر، هنوز تحت محاصره شیعیان امل که از پشتیبانی سوریه برخوردار بودند، قرار داشت. برخورد صحرامیان مراکش از یکسو، و الجزایر و موریتانی از سوی دیگر با وجود وساطت عربستان بین ملک حسن دوم و بن جدید رئیس جمهور الجزایر حل نشده باقی ماند.

گسترش و شدت برخوردهای اعراب بخصوص میان سوریه و عراق را می‌شد از نگرانی آشکاری که نسبت به سرنوشت کنفرانس سران در مطبوعات عرب و بخصوص از سوی ارگانهای نماینده موضع دولتهای خلیج فارس، مصر، و ساف ابراز می‌گردید دریافت. از رهبران عرب درخواست می‌شد که با احساس مسئولیت در کنفرانس امان بعنوان «آخرین شانس» برای رها ساختن ملت عرب از پراکندگی و ضعف، همکاری نمایند. آثار شکست احتمالی اجلاس بر آینده نظام عربی و حل مسائل آن در قالب عباراتی دلنگ کننده تشریح و ادامه پراکندگی اعضای این نظام و از دست رفتن نفوذ اعراب در صحنه بین‌المللی، پیش بینی می‌شد. دیدار قریب الوقوع ریگان و گورباچف در ماه دسامبر در واشنگتن نیز بعنوان دلیلی بر لزوم ارائه موضعی واحد و اخذ تصمیمات عملی در کنفرانس امان اقامه می‌شد. مطبوعات فلسطین در بیت المقدس شرقی ابراز امیدواری می‌کردند که این کنفرانس به راه حل‌هایی در جهت پایان گرفتن جنگ خلیج فارس دست یابد تا بدینوسیله مسئله فلسطین دوباره در رأس دستور کار اعراب قرار گیرد. هراس از شکست پیش از موعد اجلاس بواسطه مجادله در خصوص دستور جلسه آن، منجر به تصمیمی بی سابقه مبنی بر عدم تشکیل اجلاس وزرای خارجه برای تعیین دستور جلسه و واگذاری این مهم به رؤسای دولت‌ها شد. این امر تصمیم رهبران اقلیت رادیکال مبنی بر شرکت در اجلاس را تسهیل میکرد اما ملک فهد اعلام داشت که شخصاً در کنفرانس شرکت نخواهد کرد و امیر عبدالله ولیعهد را بجای خویش به کنفرانس خواهد فرستاد. مفسران این تصمیم را ناشی از مخالفت شدید سوریه با وضع محدودیت‌های دیپلماتیک بر علیه ایران دانستند. البته چنین بنظر می‌رسد که گردهمایی کلیه رهبران کشورهای عضو جامعه عرب بدون وجود یک دستور کار، علیرغم اختلافات عمیق فیما بین، آنان را وادار ساخته باشد تا برای جلوگیری از شکست اجلاس ولو آنکه تعیین دستور کار مستلزم اخذ تصمیماتی سازش جویانه و با قابلیت اجرای تردید آمیز در خصوص جنگ خلیج فارس باشد، احساس مسئولیت شدید نمایند. خود دولت‌های خلیج فارس در این مورد همین عقیده را نداشتند. امارات متحده عربی که روابط دوستانه‌ای با ایران داشت در مورد وضع محدودیت‌ها [علیه ایران] محافظه کارانه عمل می‌کرد. و ترجیح می‌داد که هیئت حسن نیتی به تهران اعزام نماید. در این شرایط خواست دولت‌های خلیج فارس را مبنی بر اینکه سازمان ملل در صورت عدم اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت توسط ایران، مجازات هائی علیه این کشور اعمال کند، می‌توان بعنوان انتظار این

اتفاق نظریه بهای سازش - تصمیمات اجلاس سران

تاکنون جز در موارد استثنائی، حتی هنگامی که نشست‌های سران مثل کنفرانس‌های ۱۹۶۹ رباط و ۱۹۸۱ فاس بدون صدور قطعنامه‌ای پایان یافته، معمولاً يك بیانیه نهائی صادر شده که نشان دهنده اتفاق نظر اعضا بوده است. این امر را می‌توان بعنوان پاسخی به الزام عقیدتی در زمینه وحدت اعراب و عاملی برای ایجاد مشروعیت داخلی و منطقه‌ای برای شرکت کنندگان کنفرانس دانست. در عین حال بعنوان بخشی از برخوردهای داخلی اعراب، قطعنامه‌هایی سری تنظیم شده که اغلب آنها پس از اندک زمانی به مطبوعات درز کرده است. این قطعنامه‌های سری به شیوه‌ای آشکارتر و صریح‌تر عبارت بندی شده و غالباً شامل تصمیماتی عملی بوده است که قید و شرط‌های يك عضو، خصلت الزامی آن تصمیمات را مخدوش نمی‌سازد. کنفرانس امان نیز از این جنبه مستثنی نبود. علاوه بر بیانیه نهایی، قطعنامه‌هایی سری نیز به

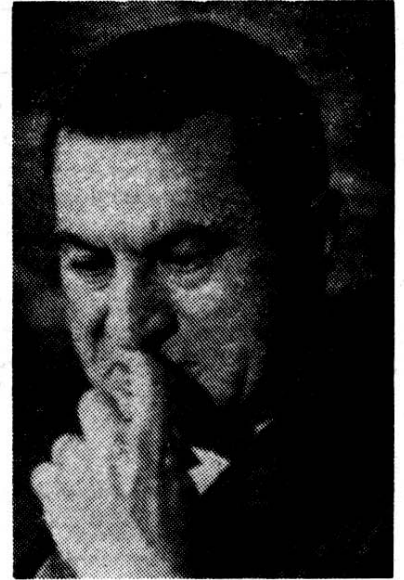
تصمیم مستلزم قطع روابط دیپلماتیک با ایران نبود و با توجه به ماهیت محرمانه مسئله تحویل اسلحه، ارزش عملی این قطعنامه در زمینه ایجاد محدودیت‌هایی برای سوریه تا حدودی سست و مشکوک جلوه می‌کرد. در خصوص حضور ناوگانهای غربی در خلیج فارس، سوریه اینک از اقدامات کویت - یعنی درخواست برای حمایت دریایی ایالات متحده از نفتکش‌های کویتی - بعنوان امری لازم برای دفاع آن کشور از خود در مقابل تهدید ایران پشتیبانی می‌کرد. میزان امتیازاتی که سوریه داده و عدم رضایت ناشی از آن در این واقعیت منعکس است که مطبوعات سوریه هنگام گزارش نتایج کنفرانس سران هیچ اشاره‌ای به محکومیت ایران ننمودند. حتی وزیر خارجه سوریه ادعا کرد که سوریه قید و شرط‌هایی داشته که دبیرخانه جامعه عرب بدان اشاره‌ای نکرده است.

با این وجود جای تردید است که دولتهای تولید کننده نفت، سوریه را به قطع کمک‌های مالی تهدید کرده باشند زیرا چنین اقدامی با سنت اشتی طلبی و احتیاطی که در سیاست این کشورها در قبال دمشق وجود دارد مغایر است. به



● فعل و انفعال دو نیروی مخالف تعیین کننده روابط درونی اعراب است: نیروی گریز از مرکز که با موضع‌گیری مبتنی بر پان عربیسم نسبت به مسائل مربوط به منافع مشترک مشخص می‌گردد، و نیروی جانب به مرکز که بصورت تقویت هویت سیاسی مستقل دولت‌ها و در نتیجه گرایش آنها به اتخاذ سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خاص مطابق با منافع ملیشان ظاهر می‌شود.

● از سال ۱۹۸۴، خریدهای نظامی عراق از مصر تقریباً به يك میلیارد دلار در سال بالغ شده است که هزینه آن را اساساً عربستان سعودی و کویت پرداخته‌اند. این امر عملاً به معنی از سرگیری کمک اعراب به صنعت نظامی مصر بوده است.



تصویب رسید که برخی از آنها توسط طرفهای ذینفع علنی گشت.

احتمال قوی‌تر آنها برای قانع ساختن اسد به اتخاذ موضعی سازش جویانه نسبت به صدام حسین و همکاری در مورد تصمیمات مربوط به جنگ ایران و عراق، اوضاع خلیج فارس، و از سرگیری روابط دیپلماتیک با مصر، از وعده کمک‌های بیشتر استفاده کرده‌اند. این احتمال خصوصاً با توجه به پریشانی شدید اقتصاد سوریه که حاصل ترکیبی از هزینه‌های بالای تسلیحاتی، تورم زیاد، قطع عرضه نفت از ایران و کاهش کمکهای اعراب در طول دو سال گذشته است بیشتر می‌شود. ظاهراً به سوریه وعده ۲/۵ تا ۲ میلیارد دلار کمک داده شد که بخشی از آن بلافاصله تحویل می‌گردد اما بخش اعظم آن به صورت اقساط و موکول به اجرای تصمیمات کنفرانس توسط سوریه بود.

بهرحال سازشی که ظاهراً میان روسای جمهور عراق و سوریه بدست آمد گذرا، از سربلایی، و آسیب پذیر بود. دمشق برای مطمئن ساختن مجدد تهران کوشید تا واقعیت مسلم دیدار اشتی جویانه میان دو رهبر را انکار نماید. با این وجود پس از این کنفرانس حملات تبلیغاتی متقابل در رسانه‌های رسمی دو رژیم متوقف شد و ارتباط تلفنی میان دو کشور بار دیگر برقرار گردید. اما نباید این امر را بعنوان تصمیمی جهت برقراری مجدد روابط دیپلماتیک تفسیر کرد. لیبی تنها کشوری بود که قیدوشرط‌های خویش را در مورد تصمیمات مربوط به جنگ ایران و عراق، و اوضاع خلیج فارس اعلام نمود. این امر اساساً بدلیل تأیید غیرمستقیم سران عرب از حضور ناوگانهای غربی در خلیج فارس بود. در پایان نشست امان، هیئت لیبیانی اعلام کرد که تصمیمات کنفرانس «در واشنگتن» صورت بندی شده است و بجای آنکه علیه دشمنان ملت عرب - آمریکا و صهیونیسم - باشد، متوجه ایران شده است.

ستیز اعراب و اسرائیل

با وجود اظهارات قبلی سوریه مبنی بر اینکه اجازه نخواهد داد که مسئله‌ای حاشیه‌ای مثل جنگ ایران و عراق کانون توجه کنفرانس قرار گیرد، برای اولین بار در تاریخ کنفرانس‌های سران عرب، ستیز اعراب و اسرائیل مهمترین مبحث کنفرانس را تشکیل نمی‌داد. در این زمینه دو نکته عمده مورد گفتگو قرار گرفت: الف - تعهد جمعی اعراب در قبال این ستیز، و ب - وضع سازمان آزادی

جنگ خلیج فارس

با وجود مخالفت سوریه، جنگ ایران و عراق و وضعیت موجود در خلیج فارس کانون توجه کنفرانس را تشکیل می‌داد. می‌توان چنین فرض کرد که معارضه ایران با نشست سران عرب که از شلیک دو موشک زمین - بزمین به بغداد در خلال مراسم گشایش کنفرانس نمایان شد بر فوریت این مسئله افزوده باشد. البته بخش اعظم کنفرانس چهار روزه به تلاش در جهت قانع ساختن حافظ اسد برای کنار آمدن با دشمن خونی اش صدام حسین و جلب موافقت وی با يك تصمیم جمعی مبنی بر محکوم ساختن و وضع محدودیت‌هایی علیه ایران اختصاص یافت.

ملك حسین در کوششهایی که برای آشتی دادن رؤسای جمهور سوریه و عراق با پشتیبانی فعال سران هیئت‌های نمایندگی سعودی، کویت، امارات متحده عربی، و الجزایر انجام شد نقش محوری داشت. تقاضای صدام حسین برای صدور قطعنامه‌ای که ضمن حمایت صریح از عراق از پیشبرد تلاش‌ها بمنظور پایان دادن جنگ با ایران حمایت کند نیز بواسطه موضع غیر قاطع دول خلیج فارس و همچنین نفوذ شاذلی بن جدید رئیس جمهور الجزایر تخفیف یافت. بن جدید با توجه به روابط دوستانه کشورش با عراق و ایران، و نقش آن در تلاشهای آشتی جویانه قبلی، در صدد حفظ ارتباط آشکار الجزایر با تهران بود. طبق بیانیه نهایی و قطعنامه‌های سری، نتیجه مباحثات کنفرانس امان پیرامون این موضوع يك مصالحه قابل تحمل برای سوریه، الجزایر و البته امارات متحده عربی و عمان بود.

این نخستین بار از زمان شروع جنگ ایران و عراق بود که سوریه به صورت یکی از امضا کنندگان قطعنامه‌ای در می‌آمد که هم ایران را بخاطر اشغال خاک عراق محکوم می‌کرد و هم صریحاً از عراق حمایت می‌نمود. بر طبق قطعنامه‌های سری کنفرانس توافق شد که اگر ایران به حملات خویش علیه دولتهای خلیج فارس ادامه دهد، ودولتهای عرب روابط اقتصادی خویش با هر کشوری را که سلاح در اختیار ایران، «مورد ارزیابی مجدد قرار دهند. این

با توجه به فوریت مسئله جنگ خلیج فارس و برتری آن در کنفرانس، برجستگی خاصی در تلاشهای سوریه برای تضمین این مطلب وجود داشت که بیانیه نهایی و قطعنامه های سری کنفرانس بیانگر پای بندی جمعی اعراب در قبال جنگ با اسرائیل باشد و این پای بندی را در قالب مواجهه و تقویت توانایی های اعراب مشخص نماید.

اما بیانیه پایانی کنفرانس مشعر بر این بود که «تقویت توانایی های اعراب، افزایش قدرت آنها، مقدس داشتن همبستگی و متبلور ساختن موضعی واحد، عناصر اصلی مقابله با خطر اسرائیل است...» قطعنامه های سری هم برای آرام ساختن سوریه طرح ریزی شد زیرا به لزوم يك كاسه کردن توانایی های اعراب به منظور نیل به برابری اسرائیل، اشاره داشته و هرگونه نمودی از يك صلح جداگانه را محکوم میکرد.

در مقایسه با قطعنامه های سری، خصلت معتدل بیانیه نهایی درخصوص مسئله فلسطین کاملاً آشکار است. این بیانیه همان فرمول سنتی را که مسئله فلسطین «هسته و جوهره» برخوردار با اسرائیل بوده و بدون بازگشت همه اراضی اشغالی اعراب منجمه بیت المقدس صلحی وجود نخواهد داشت، تکرار کرد. از سوی دیگر قطعنامه های سری با استفاده از عبارات صریح و الزام آور اعلام می دارد که «مبارزه برای اعاده حقوق غصب شده اعراب در فلسطین و بازگشت سرزمینهای اشغالی عرب يك مسئولیت قومی است». (باید متذکر گردید که «حقوق غصب شده اعراب در فلسطین» عبارتی است که به مرحله اختلافات پیش از سال ۱۹۶۷ اشاره دارد). بعلاوه، این قطعنامه ها متضمن «دعوت برای کسب حمایت مادی و معنوی و کمک برای نبرد قهرمانانه مردم فلسطین در فلسطین اشغالی، جولان، و جنوب لبنان در مقابله با اسرائیل سرکوبگر» بود.

قطعنامه های کنفرانس هیچ اشاره ای به از سرگیری کمک جمعی اعراب به کشورهای خط مقدم نمی کرد؛ این کمک در کنفرانس بغداد در نوامبر ۱۹۷۸ برای ده سال که مدت آن در سال ۱۹۸۸ منقضی می گردید پیش بینی شده بود. در چند سال گذشته عربستان سعودی تنها دولت عربی بود که به تعهدات خویش نسبت به سوریه، اردن، ساف و فلسطینیان عمل میکرد و حتی از آن فراتر نیز می رفت. قرار بود که این طرف ها سالانه کلاً ۳/۵ میلیارد دلار از کشورهایی که متعهد به تامین آن شده بودند، منجمه عراق، دریافت نمایند. در عین حال دیگر کشورهای تولید کننده نفت خلیج فارس غالباً از میزان کمک هایی که تعهد کرده بودند تا حد ملاحظه ای کاستند. این امر ممکن است ناشی از تنزل قیمت های نفت که منجر به کاهش ۱/۴ در آمد این کشورها در خلال دو سال گذشته شد، افزایش نیازهای دفاعی داخلی و منطقه ای بواسطه جنگ خلیج فارس، و بالاخره لزوم حمایت از عراق بوده باشد. با توجه به این آمارها و این واقعیت که عربستان سعودی از سال ۱۹۸۲ از کسر بودجه حلزونی بدون توفیق در کاهش هزینه هارنج برده است، جای تردید است که این کشورها بتوانند دوباره کمک های درازمدتی برای دولت های خط مقدم فراهم نمایند. ظاهراً تعریف عربستان سعودی، کویت و سایر دولت های خلیج فارس بعنوان «دولت های خط مقدم» در این کنفرانس به آنان امکان خواهد داد که منابع

خویش را اندوخته و کمک به سایر کشورهای عربی را قطع یا به نحوی محدود و دو جانبه پرداخت نمایند. اسد با پشتیبانی ملک حسین درصدد کاهش اهمیت سیاسی ساف و چالش با اصول وضع شده در کنفرانس های قبلی بود. این پدیده سابقه نداشت. رئیس جمهور سوریه به تعیین ساف بعنوان «تنها نماینده قانونی مردم فلسطین» اعتراض کرد. این عبارت فرمولی است که از زمان اتخاذ آن در کنفرانس ۱۹۷۴ رباط به صورت يك اصل بنیانی سیاست جمعی اعراب در قبال جنگ اعراب و اسرائیل درآمده است. براین اساس، حافظ اسد از گنجاندن ساف

نقل در يك کنفرانس بین المللی صلح انکشاف کرده و

سازمان آزادیبخش فلسطین در يك هیئت مشترک عربی بد مخالفت خود را با ایجاد يك دولت مستقل فلسطینی که ساف باید به «استقلال اداری» قناعت کند. عراق با ی و کویت به کمک عرفات شتافت، چرا که این امر صدام ت تا ته فقط خویشتن را با نمایندگان هسته ستیز اعراب و د بلکه سوریه را به اتهام کوشش برای ایجاد تفرقه در حمله قرار دهد. رئیس جمهور عراق برای آشتی دادن که بعنوان میزبان کوشش داشت یاسر عرفات را از یس يك دولت عضو جامعه عرب استحقاق آن را داشت ، تلاش ناموفقی زد. تصادفی نبود که در متن انگلیسی ، ترجمه آن بنادز متن عربی بیانیه که ساف را بعنوان «تنها

نماینده قانونی مردم فلسطین» معرفی میگرد حذف شده بود.

روابط تلخ ملک حسین و عرفات در برخورد میان حامیان آنها در ساحل غربی اردن اردن] بهنگام برگزاری کنفرانس تجلی یافت. هواداران ملک حسین هزاران امضا برای عریضه پشتیبانی از شاه اردن جمع کردند که نام امضاکنندگان در «النهار»، روزنامه هوادار اردن در بیت المقدس شرقی به چاپ رسید. این عریضه خواستار وحدت دو ساحل رودخانه اردن بر مبنای يك کنفدراسیون اردنی - فلسطینی بود که در نتیجه آن نقش ساف در مذاکرات صلح منطقه نادیده گرفته می شد. در مقابل پوشش خبری اندکی که در اختیار هیئت ساف گذاشته شد، اردنی ها برای مطرح ساختن این عریضه به هر شیوه ممکن متوسل شدند. حامیان سازمان آزادیبخش فلسطین نیز متقابلاً دو عریضه به کنفرانس امان تسلیم نمودند که در آن از شوکت کامل ساف در کنفرانس بین المللی صلح خاورمیانه پشتیبانی شده بود.

زمانی که کنفرانس رو به پایان بود ملک حسین دیدار با عرفات را پذیرفت و ظاهراً این دو اختلافات خویش را حل کردند. اما ملک حسین در سخنانش خطاب به مطبوعات آشکار ساخت که آنان در مورد هیچیک از موضوعات اساسی بحث نکرده اند. وی گفت قبل از آنکه امکان از سرگیری گفتگوهای سیاسی با اردن بوجود آید ساف باید قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت را پذیرفته و نیز با ایجاد يك هیئت مشترک اردنی - فلسطینی برای کنفرانس بین المللی صلح موافقت نماید. موضع ملک حسین در قبال عرفات منعکس کننده سیاست های او در مورد ساحل غربی از زمان تعلیق توافقنامه امان در فوریه ۱۹۸۶ بود: تعلیق این موافقت نامه تلاشی بود با رضایت تلویحی اسرائیل جهت تقویت نفوذ اردن به ضرر سازمان آزادیبخش فلسطین و در عین حال برای ایجاد يك زیرساخت اقتصادی - نهادی که جایگزین زیرساخت های تحت کنترل ساف گردد. این زیرساخت جایگزین می بایست بر مبنایی تشکیل شود که شامل نظام اداری اردنی موجود در ساحل غربی، آن عده از تجار محلی و نمایندگان پارلمان که متحد حکومت هاشمی بودند، و مقامات وقف اسلامی بود. از نقطه نظر عملی، ظاهراً کمک مالی اعراب - بخصوص عربستان سعودی - به کمیته مشترک اردن و ساف انگیزه اصلی ادامه تماس میان اردن و سازمان آزادیبخش فلسطین گردد این کمک ها برای توزیع میان ساکنان اراضی ساحل غربی در نظر گرفته شده بود. از زمان کنفرانس امان به بعد این موضوع تنها زمینه همکاری میان دو طرف را تشکیل داده است.

کنفرانس در بیانیه پایانی خود موضع ساف را پذیرفته و وضعیت آن را بعنوان «تنها نماینده قانونی مردم فلسطین» تصدیق کرد و حمایت خود را از تشکیل کنفرانس بین المللی صلح خاورمیانه تحت نظارت سازمان ملل که در آن سازمان آزادیبخش فلسطین در شرایط مساوی با دیگران شرکت داشته باشد تکرار نمود. اما بیانیه پایانی و نیز قطعنامه های سری اشاره ای به يك دولت فلسطینی مستقل نمودند، مگر اشاره غیر مستقیمی در قطعنامه های سری که می گوید اعمال حقوق ملی مردم فلسطین «با قطعنامه های کنفرانس سران عرب، بویژه قطعنامه کنفرانس ۱۹۸۲ فاس مطابقت» خواهد داشت. (قطعنامه مذکور خواهان يك دولت مستقل فلسطینی تحت رهبری ساف در ساحل غربی، نوار غزه و بیت المقدس شرقی شده بود). برای اولین بار پس از کنفرانس قاهره در اکتبر ۱۹۷۶ که

در آن تصمیم به پشتیبانی از سازمان آزادیبخش فلسطین «برای تاسیس مجدد يك دولت مستقل در سرزمین ملی خویش» گرفته شد، این گونه برخورد نوعی عقب نشینی از حمایت سراسری اعراب از ساف و اهداف آن به شمار می رود. بدین ترتیب اسد و حسین تا حدودی به خواسته های خویش دست یافتند اگر چه هر يك انگیزه ها و اهدافی متفاوت با دیگری داشت. اما این امر بیش از همه نمایانگر اولویت ناچیزی بود که کنفرانس امان با وجود دلشکستگی و نارضایتی جامعه سیاسی فلسطین منجمه بخش متحد با ساف در ساحل غربی و بیت المقدس، برای مسئله فلسطین قائل شد.

بعنوان يك عنصر مسدود
اصرار می ورزید که ،
ادغام گردد. بعلاوه ،
اعلام و ابراز داشت
حمایت عربستان سعود
حسین را قادر می ساز
اسرائیل هم جبهه ساز
صفوف ساف مورد
عرفات و ملک حسین
احترامی که بعنوان ره
محروم سازد، دست با
بیانیه پایانی کنفرانس

بازگشت مصر به جمع اعراب

مخالفت شدید سوریه و لیبی با درخواست تحریک آمیز صدام حسین مبنی بر اعطای مشروعیت به مصر قبل از باطل ساختن پیمان صلح با اسرائیل از طریق عضویت دوباره آن کشور در جامعه عرب، احتمال هرگونه اتفاق نظری را در مورد این مسئله از میان برداشت. بعلاوه، هواداران آشتی با مصر، با توجه به تمایلشان به اجتناب از بحث درباره پیمان صلح، نتوانستند استدلال سوریه را مبنی بر اینکه بازگشت مصر به جامعه عرب به معنی مشروعیت کامل پیمان صلح جداگانه آن کشور با اسرائیل خواهد بود نادیده بگیرند. سرانجام سازشی که پیش بینی می شد به دست آمد، بدین ترتیب که از

ماند. به راستی همانطور که جمیل خاطر نشان ساخت لبنان ضعیف‌ترین حلقه پیوند در نظام عربی است و بهمین جهت مسائل مربوط به بقای آن کشور کمتر از هر موضوع دیگر که در دستور کار اجلاس قرار داشت مورد توجه قرار گرفت.

نتیجه گیری

کنفرانس امان در عین بازتاب واقعیت نظام موجود در میان اعراب، تفرقه شدیدی را که از زمان امضای قرارداد صلح مصر و اسرائیل و شروع جنگ ایران و عراق وجه مشخصه این نظام بوده است تاکید نمود. شدت این پراکندگی از مواضع متناقضی مشخص می‌شود که بازیگران اصلی عرب در قبال جنگ ایران و عراق و ستیز اعراب و اسرائیل - این دو موضوعی که در آنها منظومه عربی یا بخشی از آن با یک طرف غیر عرب درگیر است - اتخاذ کرده‌اند. در حالیکه برخی از عناصر تشکیل دهنده نظام مزبور در حالت جنگ با آن عامل غیر عرب به سر می‌برند، دیگران تا حدودی روابط مسالمت آمیز خویش را با آن حفظ می‌کنند. نتیجه مستقیم این وضع ضعف نظامی و استراتژیک کل نظام است. اما آنچه بیشتر اهمیت دارد این مطلب است که در رقابت بر سر منابع قابل تحصیل، همان دولتهایی که مستقیماً درگیر جنگ خلیج فارس بودند، امکان آنرا داشتند که اولویت‌های کنفرانس را به نام منافع جمعی اعراب

سرگیری روابط دیپلماتیک با مصر تصمیمی درحوزه حاکمیت هر یک از دول عرب دانسته شد. این روش به وضعیتی که عملاً از زمان وضع محدودیت‌هایی بر علیه مصر در سال ۱۹۷۹ وجود داشت و چند دولت عربی (سودان، عمان و سومالی) روابط کامل دیپلماتیک خود با مصر را حفظ کردند، رسمیت بخشید. اردن نیز در سپتامبر ۱۹۸۴ به خیل این کشورها پیوست. در طی شش هفته شش دولت خلیج فارس همراه با عراق، مراکش، و یمن شمالی از سرگیری مناسبات دیپلماتیک خویش با مصر را اعلام نمودند. در این مورد که آیا تجویز این اقدام ناشی از توقع مشارکت نظامی مصر در تلاش‌های جنگی بر علیه ایران بوده یا نه جای تردید است. مصری‌ها در فرصت‌های مختلف روشن ساخته بودند که چنین قصدی ندارند. از دید کشورهای خلیج فارس که برای شتاب بخشیدن به روند خاتمه جنگ دست به دامان مشروعیت بین‌المللی شده بودند، با توجه به امکان بیرون رفتن ناوگانهای خارجی از خلیج فارس، مصر یک پشتیبان استراتژیک و یک «چتر دفاعی» به شمار می‌رفت.

نیاز به یک قطعنامه صریح درخصوص مصر و توجیه آن بر مبنای ضرورت‌های فوری امنیت ملی همه اعراب، حتی اگر سخن‌پردازی صرف به نظر آید، بر اهمیت معیارهای ارزشی بعنوان یک منبع مشروعیت می‌افزاید. از دیگر سو گرچه تجدید روابط با مصر به بهانه و زیرپوشش خطر جنگ خلیج

● موج آشوب در فلسطین اشغالی نشان دهنده تغییر است که در اهمیت نسبی عناصر گوناگون مسئله فلسطین پدید آمده است. جایگاه برتری که قبلاً به ساف و مشکل پراکندگی ملت فلسطین داده می‌شد، اکنون به بزرگترین تجمع فلسطینیان، آنها که تحت حکومت اسرائیل به سر می‌برند، تعلق گرفته است.

● پاره‌ای مشکلات داخلی و خارجی سوریه را ناچار ساخت که در اجلاس امان با اکراه همبستگی خود را با عراق به نمایش گذارد، ایران را محکوم سازد، و در قبال قطعنامه ای ساکت بماند که راه را برای بیشتر دولت‌های عربی دراز سرگیری روابط دیپلماتیک با مصر و درحقیقت بازگشت مصر به مقام برتر خود در جهان عرب باز می‌کرد.

تعیین کنند. بنابراین کنفرانس بر اولویت سرمایه گذاری منابع اقتصادی و نظامی موجود اعراب در جنگ علیه ایران صحنه گذاشت. این امر از خلال کاربرد اصطلاحاتی که از موضوع جنگ با اسرائیل به امانت گرفته شده بود متجلی گشت: کشورهای خلیج فارس بعنوان «دولت‌های خط مقدم خلیج فارس» توصیف شدند، اقدامات عرب‌ها در برابر «تهدید» ایران بعنوان «دفاع از حقوق مشروع اعراب» مطرح گردید، و جنگ خلیج فارس «تهدیدی برای تمامی ملت عرب» خوانده شد. از چشم دولت‌های خلیج فارس و دیگران، تهدید فوری ناشی از انقلاب اسلامی به مراتب بیش از خطر اسرائیل است که از زمان عقب کشیدن نیروهایش از لبنان درگیر مشکلات داخلی خویش بوده است.

پاره‌ای از مشکلات داخلی و خارجی سوریه را ناچار ساخت که در نشست امان همبستگی خود با عراق را به نمایش بگذارد، ایران را محکوم سازد، و در قبال قطعنامه‌ای ساکت بماند که راه را برای اغلب دولت‌های عرب دراز سرگیری روابط دیپلماتیک با مصر و در واقع برای تسهیل بازگشت مصر به مقام برتر خود در جهان عرب باز می‌کرد. به نظر آیابان وزیر خارجه اسبق اسرائیل، نشست امان از اینجهت، مرحله برجسته دیگری در زمینه تغییر برداشت عرب‌ها نسبت به جنگ با اسرائیل بود، مرحله تبدیل «اختلاف بر سر مشروعیت به بحثی عملی پیرامون منافع و اراضی».

از جهت برندگان و بازندگان، نشست امان نمونه یک کنفرانس سازش بود که در آن هر یک از بازیگران اصلی به اهدافی رسید در حالیکه از برخی دیگر دست برداشت. ملک حسین به درستی این کنفرانس را «نشست سازش و توافق» نامید. البته نمی‌توان تاثیر نتایج کنفرانس بر وقایع ساحل غربی و نوار غزه از اوایل دسامبر ۱۹۸۷ بخصوص آوج گیری شورش‌ها علیه حکومت اسرائیل را که از نظر ابعاد و شدت بی‌سابقه بود انکار کرد. هنوز برای برآورد تاثیر این انفجار بر نظام عربی یا بر آینده این سرزمین‌ها خیلی زود است اما به دشواری می‌توان تصور کرد که این انفجار باعث بهبود موقعیت ملک حسین شود. این فرض که مسئله فلسطین می‌تواند به انتهای فهرست دستور جلسه نظام عربی برتاب شود، با دو اجلاس وزرای خارجه عرب در کمتر از دو ماه که بمنظور بحث پیرامون اوضاع این سرزمین‌ها تشکیل شد، باطل گردید. تاثیر این نشست‌ها هر چه باشد چنین به نظر می‌رسد که موج آشوب‌ها در زمستان ۱۹۸۸ نشان دهنده تغییری است که در طول چند سال گذشته در اهمیت نسبی عناصر گوناگون مسئله فلسطین پدید آمده است. جایگاه برتری که قبلاً به ساف و مشکل پراکندگی ملت فلسطین داده می‌شد، اکنون به بزرگترین تجمع فلسطینیان، آنها که تحت حکومت اسرائیل به سر می‌برند، تعلق گرفته است.

فارس انجام گرفت و بعنوان حرکتی اساسی در آن جهت نموده شد ولی این اقدام مستلزم سکوت درخصوص پیمان صلح مصر و اسرائیل، و تا حدودی، تلقی کردن آن مسئله بعنوان موضوعی تابع حاکمیت هر دولت بود. این گام دیگری در جهت مخدوش تر شدن مفهوم همبستگی قهری اعراب بدان‌سان که حکومت‌های رادیکال بخصوص رژیم‌های اسد و قذافی آنرا درک می‌کردند، و نتیجه ناگزیر اوضاع و احوال منطقه‌ای و کاهش نفوذ آن رژیم‌ها در جهان عرب بود.

بحران لبنان

حاصل مباحثات پیرامون بحران لبنان ظاهراً تناسبی با حساسیت این موضوع از جهت پریشانی شدید اقتصاد لبنان و نیز بحران سیاسی آن کشور نداشت. رقبای حافظ اسد یعنی صدام حسین، عرفات، و حتی مبارک، از گنجانیدن این موضوع در دستور کار اجلاس امان بهره جسته و موضع سوریه را از طریق درخواست بیرون رفتن نیروهای خارجی از لبنان و حل تمامی برخوردهای داخلی آن سرزمین غم گرفته بدون مداخله خارجی یا سازش بر سر استقلال لبنان تضعیف نمودند. امین جمیل رئیس جمهور لبنان در نطق خود خطاب به شرکت کنندگان در اجلاس سران از بحران شدید اقتصادی‌یی که بواسطه کاهش سریع ارزش پول لبنان گریبانگیر کشورش شده بود سخن گفت و تاکید نمود که کمک اعراب بمنظور تخفیف بحران مزبور عنصر مهمی در حل اختلافات داخلی لبنان خواهد بود. جمیل بمنظور تخفیف آشفتنگی اقتصاد لبنان در پی ایجاد یک صندوق عربی بود و اخطار کرد که در غیر اینصورت نوسازی کشور لبنان غیر ممکن بوده و به احتمال زیاد نیروهای مخرب در لبنان به سایر کشورهای عرب نیز سرایت خواهد کرد.

بهر حال بیانیه پایانی هیچ اشاره‌ای به بحران اقتصادی لبنان یا کمک اعراب برای حل آن ننمود و آن بند از بیانیه که به لبنان اختصاص یافته بود اساساً در رابطه با بحران سیاسی و مشعر بر حمایت از استقلال و تمامیت ارضی آن کشور بود.

ابعاد تاسف بار مسئله لبنان با توجه به غیبت سلیم الحص نخست وزیر که در بیروت مانده بود و اعتراض سنی‌ها نسبت به مشروعیت جمیل و اعتبار وی برای نمایندگی لبنان در اجلاس سران، تشدید شد. بنابراین جای تعجب نیست که روابط میان جمیل و اسد حتی پس از ملاقات آشتی میان آن دو مانند گذشته باقی